



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (۲۱) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفَلْنَاهَا وَغَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى تَحْتِهِ وَإِنْ كَثِيرًا مِنْ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (۲۴) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (۲۵) يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (۲۶)﴾

علت ذکر دو فضیلت در آغاز و انجام جریان داود(علیه السلام)

در سوره مبارکه «ص» بعد از اشاره به آن خطوط کلی اصول دین، نام شش پیامبر(علیهم السلام) را به اجمال ذکر فرمودند و بعد هم جریان نه پیامبر(علیهم السلام) را ذکر می‌کنند؛ در این بخش، سرفصل قصه حضرت داود(سلام الله علیه) را ذکر کردند، برای اثبات نزاهت آن حضرت از هر نقص و عیبی این قصه‌شان را محفوف به دو فضیلت کردند؛ یعنی قبل از شروع به قصه از آن حضرت به عظمت یاد کردند و بعد از پایان قصه هم از آن حضرت به عظمت یاد کردند که مبدا - خدای ناکرده - نقص یا عیبی به آن حضرت اسناد پیدا کند. در جریان این قصه، در صدر آن فرمود داود کسی است که سلسله جبال را تربیت کرده است، او به قدری نافذ بود که توانست

سنگ و گِل را با خود موافق کند، او بالأخره نسبت به سنگ و گِل کاری کرد که در نماز جماعت با او همراه بودند. درست است که هر سنگ و هر گِلی بر اساس آیه سوره «اسراء» که فرمود: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ﴾^۱ شما تسبیح آنها را نمی فهمید، اما همین مسبّحان، همین ذاکران، همین مکبّران را او طوری سامان بخشید که در عبادت های عمومی این سلسله جبال با او تسبیح و تکبیر می گفتند؛ بعد در شریعت تو بعضی از قلوب هستند که ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾^۲؛ بالأخره اگر سنگی باشد، گِلی باشد و جمود نداشته باشد این در تحت تدبیر داود (سلام الله علیه) قرار بگیرد بالأخره کامل می شود؛ اما کسانی هم هستند که نه تنها ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۳ بلکه ﴿فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ این طرح قصه داود (سلام الله علیه) که او توانست سنگ و گِل را با خود موافق کند؛ ولی کسانی در مکه بودند که با تو موافق نشدند، حتی از سنگ و گِل هم بدتر هستند، برای تثبیت همان است که ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾.

صدر این قصه به این صورت شروع شد که فرمود: ﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ * وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ * وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ﴾ بعد ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ﴾ یك، ﴿وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾^۴ دو، اینها در صدر قصه است. بعد از تمام شدن قصه فرمود: ﴿وَإِنْ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى﴾ یك، ﴿وَحُسْنِ مَآبٍ﴾ دو، حالا بعد مسئله خلافت و مانند اینها را مطرح می کند. اینکه محفوف به دو اجلال و تکریم است، برای این است که مبادا کسی خیال کند - خدای ناکرده - وجود مبارك داود لغزید و گرفتار عیبی، نقصی یا ترك اولایی شده است.

تعبیر نشان دهنده عظمت قصه داود (علیه السلام) در آیه

وقتی وارد قصه می شوند از قصه به عظمت یاد می کنند، گاهی می فرمایند: ﴿هَلْ أَتَاكَ نَبَأٌ﴾، هر خبری را «نبا» نمی گویند، ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾^۵ آن خبرهای مهم را «نبا» می گویند، تعبیر از این قصه به «نبا»

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۲. سوره بقره، آیه ۷۴.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۹؛ سوره فرقان، آیه ۴۴.

۴. سوره ص، آیات ۱۸ - ۲۰.

۵. سوره نبا، آیات ۱ و ۲.

نشانه عظمت آن است و از طرفی هم تعبیر به ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ نشانه اهتمام به این قصه است. در جریان حضرت موسی (سلام الله علیه) - برابر آیه نه سوره مبارکه «طه» - فرمود: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾ که این نشانه اهمیت آن قصه است. این تعبیر ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾ يك و تعبیر ﴿نَبَأُ﴾ دو، نشانه اهمیت این جریان است.

تبیین چگونگی ورود دو گروه متخاصم نزد داود (علیه السلام) برای قضاوت

در تبیین این قصه فرمود وجود مبارك داود (سلام الله علیه) که اهل تسبیح و «تحلیل» و عبادت بود ﴿بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾، در محراب عبادت خودش مشغول عبادت بود که از بالای دیوار محراب چند نفری وارد شدند؛ در وقت غذا نبود يك، از راه طریق عادی نبود دو؛ از آنجایی که عده‌ای از بالای محراب وارد شدند، وجود مبارك داود (سلام الله علیه) احساس فزع و خوف کرد؛ آنها که وارد شدند به حضرت گفتند که خوفناک و بیمناک نباش! ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ﴾؛ آنها گفتند نترس! کسی که از بالای دیوار وارد می‌شود و حرف او هم آرام‌بخش است، معلوم می‌شود قصه عادی نیست. کسی که از راه عادی وارد نمی‌شود و از بالای دیوار محراب وارد می‌شود، بعد هم می‌گوید نترس و حرف او انسان بیمناک را مطمئن می‌کند، معلوم می‌شود که یک جریان عادی نیست.

تعبیر اینکه فرمود: ﴿هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ﴾، چون خصم هم بر مفرد، هم بر جمع و هم بر تننیه اطلاق می‌شود. در سوره مبارکه «حج» آیه نوزده به این صورت بیان شد ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا﴾.

پرسش: آیا منظور از این محراب، محراب مصطلح است.

پاسخ: جایی که انسان نماز می‌خواند محراب است، مصلی در محراب است؛ نه محرابی که به صورت طاق‌نما و اینهاست. محراب یعنی جایی که انسان در جنگ است، چون انسان در حال نماز با شیطان و با نفس در جنگ است.

تعبیر آیه نوزده سوره «حج» این است: ﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا﴾؛ خصم بر يك نفر، بر دو نفر، بر چند نفر هم اطلاق می‌شود. اینکه در آیه تننیه آورد، بعد جمع را ذکر کرد و فرمود: ﴿خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا﴾؛ یعنی دو طرف بودند،

این طرف «الف» و طرف «باء» خصم یکدیگر بودند؛ منتها دو نفر نبودند، دو گروه بودند که جمع با آن سازگار باشد، این جا هم فرمود: ﴿تَبَأُ الْخَصْمِ﴾ و بعد فعل جمع مذکر سالم آورد: ﴿تَسَوَّرُوا﴾ يك، ﴿دَخَلُوا﴾ دو، ﴿مِنْهُمْ﴾ سه، ﴿قَالُوا﴾ چهار، اینها نشان می دهد که جمعیتی بودند. به داود (سلام الله علیه) گفتند که ﴿لَا تَخَفْ﴾، ما دو گروه هستیم که برخی از ما بر برخی دیگر ستم روا داشتند، تو بین ما به حق حُکم کن و از مسیر عدل و قسط هم فاصله نگیر؛ «شَطَط»^۶ یعنی فاصله گرفتن از راه راست و جدا شدن از طریق مستقیم، گرفتار «شَطَط» نشو! امر به حق و نهی از جور و ظلم برای تأکید است ﴿وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾، این ﴿سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ همان است که از آن به حق یاد شده است يك و درباره آن سفارش شده است که از آن به «شَطَط» و انحراف مبتلا نشوید دو؛ اینها پیشنهادهاى طرح شده به حضرت داود (سلام الله علیه) بود، حالا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد گوش می دهد که مخاصمه اینها بر چه محوری است.

طرح دعوا نزد داود (علیه السلام) و عکس العمل با شتاب او

گوینده آنها گفت که این یکی برادر من است؛ حالا برادر ایمانی، برادر نوعی، برادر قبیله‌گی بالآخره برادر من است ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي﴾، این برادر من، نود و نه گوسفند دارد و من يك گوسفند دارم، این برادر من که نود و نه گوسفند دارد به من گفت: ﴿أَكْفِلْنِيهَا﴾؛ یعنی «اجعلنی کفیلاً لها». در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که خدای سبحان فرمود: ﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾؛^۷ یعنی «جعل الله سبحانه زكريا كفيلاً للمريم»، آن از باب «تفعیل» است و این از باب «افعال»، «أَكْفِلْنِ» یعنی «اجعلنی کفیلاً»، «كَفَّلَ» یعنی «جعلهُ كفيلاً». ﴿أَكْفِلْنِيهَا﴾؛ این پیشنهاد را داد، تنها پیشنهاد نبود، من را هم مغلوب کرد، محکوم کرد، اصرار می کند که حتماً باید این کار را انجام بدهی، بر من غالب شد ﴿وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾ او شده عزیز و من در این گفتگو و پیشنهاد ذلیل او شدم، شما يك راه حل نشان بدهید!

﴿وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ﴾

۶. تاج العروس، ج ۱۰، ص ۳۱۰؛ «شَطَطاً، مُحرَّكَةً، إِذَا جَاوَزَ الْقَدْرَ الْمَحْدُودَ وَتَبَاعَدَ عَنِ الْحَقِّ».

۷. سوره آل عمران، آیه ۳۷.

وجود مبارك داود قبل از اینکه حرف طرف دیگر را بشنود و ببیند که او چه می گوید، این جمله را فرمود: ﴿لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَجِهِ﴾، البته گفتند اگر این طوری است که تو می گویی که او نود و نه گوسفند دارد و يك گوسفند هم خودت داری، او اصرار می کند که این یکی را هم از تو بگیرد؛ اگر فرض این است، او ظلم کرده ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَىٰ نَعَجِهِ﴾، این محور قضااست. این فرمایشی که فرمود يك اصل کلی است که ﴿إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ﴾؛ خیلی از شرکا هستند که نسبت به یکدیگر ستم روا می دارند ﴿لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾، مگر آن شرکایی که از نظر حُسن فاعلی مؤمن باشند و از نظر حُسن فعلی دارای عمل صالح ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾؛ این گروهی که جامع «بین الحُسَین» و «کمالین» باشند، کم هستند. این اصلِ ماجرا که از بالای دیوارِ محرابِ جمعیّی آمدند که آمدن آنها بیمناک کننده بود و دعوا طرح کردند و وجود مبارك داود (سلام الله علیه) هم همین جمله را گفت و قبل از اینکه آن دیگری سخن بگوید، اینها غایب شدند.

غایب شدن متخاصمین علت توجه داود (علیه السلام) به امتحان و استغفار او

همین که این صحنه برگشت و وجود مبارك داود دید که در این محفل و مصلی کسی نیست، فهمید امتحان الهی بود، اینها بشر نبودند، فرشته بودند و خدای سبحان خواست او را امتحان کند. بعد از این امتحان، او را به مقام قضا رساند که مبادا وقتی قاضی شدی در داوری شتاب کنی و قبل از اینکه حرف دیگری را بشنوی داور باشی! که این طلّیه آن سِمَت خلافت بود. به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان^۸ که گفت - خیلی ها طور دیگر معنا کردند - در این جا این روایت هست که این فرشته ها غایب شدند، همین که فرشته ها یا این خصم ها غایب شدند وجود مبارك داود فهمید که این يك امتحان الهی بود؛ این ﴿ظَنَّ﴾ هم به معنای «عَلِمَ» است، ﴿وَوَظَنَّ دَاوُدُ﴾ که ﴿أَمَّا فَتَنَاهُ﴾؛ فوراً به رکوع رفت، به سجده رفت، به خضوع افتاد، استغفار و توبه و انابه کرد. عرض کرد پروردگارا باید از این لغزش من صرف نظر شود و من بدون شنیدن حرف آن خصم دیگری پیش داوری کردم.

پرسش: استاد! داوری خیلی ساده ای بوده.

۸. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۵۳؛ «فروی أن الملكین غابا من بین یدیه فظن عند ذلك أن الله اختبره بهذه الحکومة و ابتلاه».

پاسخ: نه، قاضی باید صبر کند. قاضی «لابدّ» آن يحضره المقضى علیهما^۹ باید حرف دیگری را بشنود، شاید این طور نبوده؛ اگر این طور باشد، بله داوری ساده بود. وجود مبارك داود هم گفت بله، در فرض سؤال تو مظلوم واقع شدی، اما حالا این طور بود یا نبود؟

پرسش: شنیدن سخن دو طرف از وضاحت است.

پاسخ: صحیح است، لکن نباید عجله کند، چون واضح بود از آن یکی اوضح نبود و این مطلب اوضح از آن است که باید از دو طرف بشنود. این مطلب که کسی نود و نه گوسفند دارد؛ ولی مرتب فشار می آورد که این يك گوسفند خودت را هم به من بده؛ عاطفه ای و حوصله ای هم در انسان هست، بالأخره واضح است که باید حرف طرف را بشنود و ایشان هم نظر نهایی نداد، اما این مقدار هم از پیامبران شایسته نبود.

مقصود از ﴿الْخُلَاطَاءُ﴾ در آیه

پرسش: شریک هم که نبودند، برادر هم بودند.

پاسخ: «خُلَاطَا»؛ یعنی با هم در يك مرتع یا مزرعه ای با هم داریم زندگی می کنیم، شرکت به این معنا که شخصیت حقوقی باشد و بین آنها مشارکت باشد که نود و نه درصد، برای او و يك درصد، برای این شخص، این طور نبود؛ ولی «خُلَاطَا» بودند که تعبیر کردند؛ یعنی در يك جا و در يك مرتع یا مزرعه ای با هم زندگی می کردند که تعبیر به ﴿الْخُلَاطَاءُ﴾ شده است.

داود (سلام الله علیه) فهمید این امتحان الهی بود. ﴿وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتْنَاهُ﴾، چون هیچ اثری از اینها نبود و هر دو غایب شدند، فهمید امتحان بود و ﴿فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ و از ما طلب مغفرت کرد ﴿فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾ و ما او را بخشیدیم.

تثّل بودن جریان متخاصمین دال بر عصیان نبودن عمل داود (علیه السلام)

پرسش: ... این چه دروغی بود؟

۹. لباب الاشارات و التنبیها، ص ۱۲۱.

پاسخ: دروغ نبود، این طرح دعوا بود و این فرشته‌ها طرح دعوا کردند؛ این نشان می‌دهد که در آن نشئه نه ترك اولی^۱ بود، نه ترك واجب بود و نه ترك مستحب بود، نشئه تمثّل همین‌طور است. انسان در عالم رؤیا اگر چنین چیزی پیدا شود این تنبّهی برای اوست که وقتی بیدار شده مواظب باشد، پس این نه ترك اولی^۱ بود، نه ترك معصیت بود، نه کار مکروه بود؛ نظیر همان جریان حضرت آدم است. در جریان حضرت آدم که نه معصیت بود و نه ترك اولی^۱، هنوز شریعتی نبود، تمثّل بود؛ یعنی صحنه‌ای بود نظیر عالم رؤیا، منتها در بیداری اتفاق افتاده؛ در بیداری اگر برای کسی بهشتی باشد و مأمور باشد که وارد بهشت شود و کنار يك درخت نرود بعد کنار درخت برود، اینها تمثّلات است و اصلاً شریعت نیست. در جریان حضرت داود هم همین‌طور بود، این تمثّل بود که فرشته‌ها آمدند و بعد هم غیب شدند؛ کسی نبود حالا قصه‌ای باشد، جریانی باشد، شکایتی باشد، قضایی و داوری باشد.

سرّ امتحان نمودن داود (علیه السلام) به جریان متخاصمین

این کار را ذات اقدس الهی در عالم تمثّل برای حضرت داود تبیین کرد تا وقتی که می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ کار آزموده باشد که بداند حتی این اندازه هم غفلت نکند، بعد دیگر هم غفلت نبود؛ لذا در تمام قصه‌های حضرت داود با اینکه حکومت داشت و رهبری انقلاب را به عهده داشت، نه تنها ﴿قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ﴾^{۱۰} بلکه سلسله جبال در اختیار او بودند، سلسله طیور در اختیار او بودند و بر آنها حکومت داشت هیچ نقل نشده که مثلاً او - خدای ناکرده - ترك اولی^۱ و مانند آن داشته باشد، این تمثّل نشان می‌دهد آن‌جا سخن از شریعت نبود، سخن از معصیت نبود، ترك اولی^۱ نبود، نیازی نبود که انسان درباره عصمت بحث کند.

فرق تمثّل متخاصمین با تمثّل در رؤیا

پرسش:...

پاسخ: رؤیا هم تمثّل است، منتها در مثال متّصل است و این در مثال منفصل است؛ این در بیداری و در واقعیّت عالم مثال است؛ مثل اینکه آدم در عالم خواب، خواب می‌بیند اشتباهی کرده، غفلتی کرده، استغفار می‌کند و کسی

می‌گوید من بخشیدم. تملّاتی که ما در عالم مثال داریم، برای اینکه به عالم مثال منفصل راه پیدا کنیم راه‌گشاست. مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) - که این روایت را چند بار همین‌جا نقل کردیم - در جلد هشت کافی^{۱۱} نقل می‌کند و بعد مرحوم فیض همین را در واف^{۱۲} نقل می‌کند که بشرهای اوّلی می‌خوابیدند؛ ولی خواب نمی‌دیدند و حرف انبیا را هم قبول نمی‌کردند، انبیا می‌گفتند خدایی هست و قیامت هست و اوامر و نواهی هست، آنها می‌گفتند اگر ما عمل کنیم چطور می‌شود و نکنیم چطور می‌شود؟ گفتند اگر بکنید و نکنید «بعدالموت» حساب و کتابی هست و بهشت و جهنمی هست، اینها انکارشان بیشتر می‌شد. مرحوم کلینی در جلد هشت کافی نقل می‌کند که اینها خیال می‌کردند وقتی می‌گویند بعد از مرگ؛ یعنی کسانی که مُردند از قبرستان دوباره زنده می‌شوند و آسیب می‌بینند. در آن زمان خواب می‌رفتند، اما رؤیایی نداشتند که از آن به بعد ذات اقدس الهی رؤیا را نصیب بشر کرد؛ اینها می‌آمدند حضور انبیایشان و می‌گفتند اینها چیست که ما در عالم رویا و خواب می‌بینیم؟ آن انبیا (علیهم السلام) می‌فرمودند اینکه شما در عالم رؤیا می‌بینید نظیر آن چیزهایی است که ما به شما می‌گوییم که کم‌کم فهمیدند مسئله برزخ جای دیگر است و در این گورستان نیست؛ برزخ حسابی دارد، ارواح حسابی دارند، البته قیامت کبرا - همان‌طورری که قبلاً گذشت - حساب دیگری دارد که این ابدان زنده می‌شوند، اما برزخ حساب دیگری دارد. مرحوم کلینی نقل می‌کند که امام (سلام الله علیه) فرمود انبیای صدر آفرینش به این بشرها می‌گفتند این رؤیاهایی که شما می‌بینید نمونه‌ای از آن حرف‌هایی است که ما به شما می‌گوییم.

بنابراین جریان حضرت آدم و حضرت داود مثال منفصل بود و در بیرون بود نه در درون؛ منتها عالم مثال منفصل نصیب هر کسی نمی‌شود. در عالم خواب می‌بیند که استغفار کرده و آن شخص هم بخشید، همین‌ها را که ما

۱۱. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۸، ص ۹۰؛ «إِنَّ الْأَخْلَامَ لَمْ تَكُنْ فِيمَا مَضَىٰ فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ وَإِنَّمَا حَدَثَتْ قَلْتُ وَمَا الْعِلَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ بَعَثَ رَسُولًا إِلَىٰ أَهْلِ زَمَانِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَىٰ عِبَادَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ فَقَالُوا إِنَّا فَعَلْنَا ذَلِكَ فَمَا لَنَا فَوَ اللَّهِ مَا أَتَيْتَ بَأَكْثَرَنَا مَالًا وَلَا بِأَعَزَّنَا عَشِيرَةً فَقَالَ إِنَّا أَطَعْتُمُونِي أَذْخَلَكُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَإِنْ عَصَيْتُمُونِي أَذْخَلَكُمُ اللَّهُ النَّارَ فَقَالُوا وَمَا الْجَنَّةُ وَالنَّارُ فَوَصَفَ لَهُمْ ذَلِكَ فَقَالُوا مَتَىٰ نَصِيرُ إِلَىٰ ذَلِكَ فَقَالَ إِذَا مِئْتُمْ فَقَالُوا لَقَدْ رَأَيْنَا أُمُوتَنَا صَارُوا عِظَامًا وَرُفَاتًا فَارْزَادُوا لَهُ تَكْذِيبًا وَبِهِ اسْتِخْفَافًا فَأَخَذَتْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمُ الْأَخْلَامَ فَأَتَوْهُ فَأَخْبَرُوهُ بِمَا رَأَوْا وَمَا أَتَوْهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَخْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِهَذَا هَكَذَا تَكُونُ أَرْوَاحُكُمْ إِذَا مِئْتُمْ وَإِنْ بَلَّيْتَ أَبْدَانَكُمْ نَصِيرُ الْأَرْوَاحُ إِلَيَّ عِقَابٍ حَتَّىٰ تُبْعَثَ الْأَبْدَانُ».

۱۲. الوافی، ج ۲۵، ص ۶۴۱؛ «إِنَّ الْأَخْلَامَ لَمْ يَكُنْ فِيمَا مَضَىٰ فِي أَوَّلِ الْخَلْقِ...».

در عالم مثال متصل می‌بینیم اینها در مثال منفصل می‌بینند. بنابراین آن‌جا اصلاً سخن از معصیت و ترك اُولی و حمل بر نهی و تنزیه و اینها نیست.

ملازم بودن معصیت با شریعت و عدم تلازم آن با عصمت

مطلب دیگر این است که هر جا معصیت باشد یقیناً شریعت هست، اما هر جا عصمت باشد مستلزم شریعت نیست. خدا معصوم است، فرشته‌های حامل عرش معصوم هستند، ارواح انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم السلام) قبل از اینکه به این عالم بیایند معصوم هستند، زیرا آن‌جا که جای شریعت نیست. عصمت دلیل بر شریعت نیست، اما عصیان دلیل بر شریعت است.

مطلب دیگر که چند بار ذکر شد، برای اینکه این حدیث یا این دعایی که در سوم شعبان مطرح است راهزن نباشد؛ اولاً در آن دعای سوم شعبان نام فرشته نیست دارد «عَاذَ فُطْرُسَ»^{۱۳} مثلاً پناهنده شد به گهواره وجود مبارك سیدالشهداء (سلام الله علیه) که در بعضی از روایات هست، اما در این دعا سخن از ملك نیست و اگر در روایتی داشت که ملك معصیت کرد و سند آن روایت درست بود این به هیچ‌جا آسیب نمی‌رساند، برای اینکه ملائکه «سما» فراوان است، ملائکه «ارض» فراوان است، ملائکه‌ای که مدبران عالم هستند گوناگون می‌باشند، حاملان وحی طور دیگر، مسئولان «احیاء» طور دیگر، مسئولان «اماته» طور دیگر و مسئولان کیل و رزق هم طور دیگر هستند. باید ثابت شود که این ملكی که معصیت کرده از چه گروهی بود؟ آیا «ملائكة السماء» بود یا «ملائكة الأرض» بود؟ آیا موجود مجرد تام بود تا ما بگوییم مشکل دارد و درصدد توجیه آن باشیم یا جزء «ملائكة الأرض» نظیر جن‌ها بود که آنها هم زیرمجموعه پیامبری هستند. وقتی برای ما ثابت نیست این از چه ملكی بود و از چه سنخی بود جا برای اشکال نیست و به هیچ طریقی اشکال وارد نمی‌شود. اگر ما ثابت کردیم و دلیلی داشتیم که «كل ما صدق علیه أنه ملك فهو موجود مجرد تام معصوم»، بله ناچاریم این دعا را توجیه کنیم؛ نظیر تنزیه الانبیاء که مرحوم سید نوشته است، اما اگر چنین برهانی نداریم، دلیل عقلی و دلیل نقلی نداریم که «كل

ما صدق علیه آله مَلَكٌ فَهُوَ موجودٌ مجردٌ تامٌ معصومٌ»، پس چنین چیزی که نداریم برای چه دستپاچه شویم و بگوییم حالا آن دعا به جایی آسیب رسانده است؟! دعا سر جایش محفوظ است و این اصول کلی هم سر جایشان محفوظ می‌باشند.

پرسش: آیا آنها دارای شریعت هستند که عصیان کنند؟

پاسخ: ما چه می‌دانیم؟! باید ثابت شود که اینها شریعت ندارند آن وقت ما بگوییم حتماً باید توجیه شود. این بیان نورانی امام سجاده که در دعای صحیفه سجادیه^{۱۴} دارد که هر قطره بارانی که می‌آید فرشته‌ای آن را می‌آورد، معلوم می‌شود که «ملائکة الأرض» فراوان هستند. چه فرشته‌ای بود، از چه سنخی بود، شریعت داشت یا نداشت و نحوه وجود او چگونه بود را ما چه می‌دانیم. اگر نمی‌دانیم به هیچ اصلی از اصول ثابت شده آسیبی نمی‌رسد تا ما درصدد علاج آن باشیم.

رفع نقص و عیب از داود با اجلال و تکریم در ابتدا و انتهای قصه

این گونه از موارد را که ذات اقدس الهی نقل می‌کند و موهن ترك اُولی^۱ یا عیب و نقص و مانند آن است، از آن قصه به عظمت و «نبأ» یاد می‌کند يك، یا می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾^{۱۵} دو، محفوف به دو اجلال و تکریم است سه، قبل از اینکه قصه را شروع کند از آن به عظمت یاد می‌کند، بعد از اینکه قصه را تمام کرد از آن به عظمت یاد می‌کند، پس معلوم می‌شود که هیچ نقص و عیبی پیش نیامد و این صحنه هم به وسیله این روایات نشان می‌دهد که صحنه تمثّل بود نه صحنه تجسّم خارجی؛ یعنی برای حضرت این حالت پیش آمد که دید دو فرشته آمدند یا چند نفر آمدند این قصه را طرح کردند و بعد هم در همان عالم مثال متنبّه شد که نباید قبل از شنیدن حرف خصم دیگر - ولو به عنوان فرض - اظهار نظر بکند؛ لذا ﴿فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعاً وَ أَنَابَ﴾ آن وقت خدا فرمود: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾. کلّ این صحنه تمثّلی بود، برای حضرت داود (سلام الله علیه) در آن صحنه.

۱۴. الصحیفه السجادیة، دعای سوم؛ «وَالَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يَسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ وَإِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَقِيقَةُ السَّحَابِ اتَّمَعَتْ صَوَائِقُ الْبُرُوقِ وَ مُشْيَعِي اللَّجَجِ وَ الْبَرْقُ وَ الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ».

۱۵. سوره طه، آیه ۹؛ سوره نازعات، آیه ۱۵.

پرسش: ببخشید! شبیه این در سوره «انبیاء» هست که حضرت سلیمان و حضرت داود حکم کردند و خداوند فرمود... .

پاسخ: آن جریان دیگر است که ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾^{۱۶} که در جریان سوره مبارکه «انبیاء» آمده است و آن يك اختلاف فتوایی است بین پدر و پسر که آیا آن جا حق با داود بود یا حق با سلیمان بود آن ﴿نَفَسَتْ فِيهِ غَمُّ الْقَوْمِ﴾^{۱۷} که این دیگر تمثّل نبود، آن وجود خارجی بود و يك اختلاف نظر بود بین داود و سلیمان (سلام الله علیهما) که قصه‌اش در آن جا گذشت و آن دیگر تمثّل نبود.

لزوم معنای ذنب، استغفار و غفران بر مبنای عالم تمثّل

پرسش:...

پاسخ: آن جا «ذنب»، «غفران» و «استغفار» همه در عالم تمثّل معنا دارد؛ یعنی در عالم مثال اگر کسی ببیند غفلتی کرده از صاحب نظر طلب مغفرت کند او هم بگوید من بخشیدم؛ یعنی او منزّه درمی آید و پایان کار او مثل آغاز کار او با نزاهت آمیخته است. اگر در عالم مثال کسی ببیند حرف بدی زده است و عذرخواهی کند و صاحب حق ببخشد؛ یعنی این شخص در عالم خواب که چنین چیزی دید در عالم بیداری اگر لغزشی داشته باشد پایش مغفرت است و گرنه استغفار آن جا، «خریر»^{۱۸} آن جا، رکوع آن جا، ناله و انابه کردن آن جا مناسب با همان عالم مثال باید معنا شود، قهراً ﴿فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾ هم همین طور است.

فرمود: ﴿فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ﴾، آنچه در تورات است ملاحظه فرمایید؛ از متن تورات مواردی متأسفانه در بعضی از تعبیرات اسلامی آمده،^{۱۹} می بینید چه چیزهایی به وجود مبارك داود اسناد دادند که مثلاً نگاهش به همسر دیگری افتاد و مانند آن که قصه را آلوده کردند.

۱۶. سوره انبیاء، آیه ۷۹.

۱۷. سوره انبیاء، آیه ۷۸.

۱۸. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۸۳؛ «قوله تعالى: ﴿وَاخْرُؤًا لَهُ سُجْدًا﴾ أَى سَقَطُوا لَهُ عَلَى وَجْهِهِمْ».

۱۹. امالی (صدوق)، ص ۹۱. «... إِنَّ دَاوُدَ كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي إِذْ تَصَوَّرَ لَهُ إِبْلِيسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ فَقَطَعَ صَلَاتَهُ وَقَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ الطَّيْرُ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ فِي آثَرِهِ فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السَّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلَبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْريَاءَ بْنِ حَتَّانَ [حَتَّانٍ] فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي آثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْريَاءَ تَعْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَاهَا ...».

فرمود حالا که این چنین شد - در جریان حضرت آدم هم همین طور است - حالا که ما در عالم مثال چنین واقعیت هایی را برای شما تبیین کردیم که گفتیم امری هست و نهی ای هست و مبدا يك وقت آلوده بشوی، از آن به بعد به وجود مبارك حضرت آدم فرمود: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ﴾ که در سوره «بقره» ﴿تَبِعَ﴾^{۲۰} دارد و در سوره «طه» ﴿اتَّبَعَ﴾^{۲۱} دارد؛ به حضرت آدم فرمود از این به بعد اگر شریعت یا دستوری آمد باید مواظب باشی و این جا هم به حضرت داود می فرماید از این به بعد که شما به محکمه قضا تکیه زدی باید مواظب باشی ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾. اینکه درباره حضرت آدم فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^{۲۲} یعنی من «مستخلف عنه» تو هستم و این جا هم که به داود می فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً﴾؛ یعنی من «مستخلف عنه» تو هستم، نه اینکه تو جانشین انبیای دیگر هستی یا جانشین قضاات دیگر هستی؛ وقتی کسی می گوید من شما را خلیفه قرار دادم؛ یعنی خلیفه خودم قرار دادم، نه اینکه شما بعد از قوم دیگر آمدی و جانشین آنها هستی. این ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ معنایش این است که «مستخلف عنه» من هستم، ﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾؛ یعنی «مستخلف عنه» من هستم، ﴿فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ همان طور که فرشته ها به تو گفتند به حق حکم کن، فرشته ها گفتند: ﴿فَاَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ﴾، ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى﴾ همان طور که به زبان فرشته ها ما در عالم تمثّل به تو گفتیم ﴿وَلَا تُشْطِطْ﴾، آن وقت می فرماید: ﴿فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ پیروی هوا انسان را از راه خدا باز می دارد.

تعلیل قرآنی بر علت پیروی از هوا توسط انسان

چطور می شود که انسان پیرو هوا می شود؟ تحلیلی که قرآن ارائه می کند این است که اگر کسی صحنه محاکمه را منکر باشد یا صحنه محاکمه را منکر نباشد، بلکه از یاد ببرد چنین آدمی رهاست. اگر کسی نداند که مسئول است،

۲۰. سوره بقره، آیه ۳۸.

۲۱. سوره طه، آیه ۱۲۳.

۲۲. سوره بقره، آیه ۳۰.

اگر نداند که این عمل زنده است و این عمل دامن گیر او می شود و او را به هر سمتی که بخواهد می برد این را یا معتقد نیست یا یادش رفته و خود را رها می پندارد ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۱ که خیال می کند رهاست، رهاست، اینکه خیال می کند رهاست یا برای این است که معتقد است - معاذ الله - «بعد الموت» خبری نیست ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾^۲ یا نه، ﴿تَسْأَلُونَ الْحِسَابَ﴾. برهانی که این قسمت از آیات قرآن ارائه می کند می کند این است که مبادا پیرو هوا باشید! منشأ پیروی هوا، فراموشی معاد است. ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى﴾ این پیروی هوا شما را از راه خدا گمراه می کند و دلیل مسئله هم این است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ چرا؟ ﴿بِمَا تَسْأَلُونَ الْحِسَابَ﴾. اولین و آخرین حرف را این ﴿بِمَا تَسْأَلُونَ الْحِسَابَ﴾ می زند، وگرنه اعتقاد به مبدأ آن قدر مؤثر نیست. بله خدایی هست، مگر مشرکین معتقد نبودند خدایی هست؟ ﴿لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۳ این يك اثر علمی دارد، اما آنکه جلوی آدم را می گیرد مسئله معاد است. خدایی هست، بله خدایی هست؛ اما آیا خدا سؤال می کند؟ ﴿لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۴ خدا ما را مسئول قرار می دهد؟ ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۵ خدا از ما سؤال می کند؟ ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ فرمود ما از همه سؤال می کنیم آن چیزی که جلوی هوا را می گیرد اعتقاد به محکمه است؛ این مشکل رسمی حجاز بود، مشکل رسمی مشرکین بود و مشکل اصلی هر کسی که دست به تباهی می زند، وگرنه آدم اگر بداند که آبرویش فوراً می رود این کار را انجام نمی دهد. اگر کسی بداند عمل زنده است و آبروبر است دست به خلاف نمی زند؛ این برهان مسئله است که با ﴿إِنْ﴾ شروع شده فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ﴾ چرا؟ برای اینکه محکمه را فراموش کردند، پس کسی که - معاذ الله - معتقد به معاد نیست یا هست ولی معاد را فراموش کرده گرفتار پیروی هوا می شود. درست است که اصل معاد همان رجوع به مبدأ است، اما اثر تربیتی برای اعتقاد به معاد

۱. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۲. سوره مومنون، آیه ۳۷.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

۴. سوره تکوین، آیه ۸.

۵. سوره صافات، آیه ۲۴.

است؛ یعنی کسی بداند که عمل زنده است مواظب کار خودش است. مسئله آدم (سلام الله علیه) هم با این، مسئله حضرت داود هم با جریان آدم کلاً به عالم تمثّل برمی گردد و روشن خواهد بود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»